



صفات رذیله انسان را بدبخت می کند / صفات رذیله از سرطان هم بدتر هستند

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: ما باید بدانیم اگر صفت رذیله‌ای داشتیم، به طور ناخودآگاه مارا بدبخت می‌کند. اگر صفت رذیله‌ای بر دل ما حکم فرما باشد...

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: ما باید بدانیم اگر صفت رذیله‌ای داشتیم، به طور ناخودآگاه مارا بدبخت می‌کند. اگر صفت رذیله‌ای بر دل ما حکم فرما باشد، به طور ناخودآگاه ما را می‌برد. آدم پول دوست و دنیا طلب، آدمی که دنیا او را کور و کر کرده باشد، می‌رسد به آنجا که حاضر است دو ثلث جهان را بکشد برای اینکه در ثلث سوم آن ریاست کند.

به گزارش خبرگزاری مهر آیت الله مظاهری جلسه دوم موضوع رذیله اخلاقی مانع تعقل می‌شود را بیان کرده که در پی می‌آید: بحث امسال ما درباره این بود که چه کنیم عاقبت به خیر شویم، چه کنیم سعادت دنیا و آخرت را تأمین کنیم. در این باره مطالبی را گفتم. یکی از چیزهایی که ما را از نظر قرآن و روایات اهل بیت، عاقبت به خیر می‌کند و سعادت دنیا و آخرت به ما می‌دهد، تعقل و تفکر است. اینکه ما عاقلانه کار کنیم، ما با فکر کار کنیم. این تعقل و تفکر، ما را به جاهای خوبی می‌رساند. گفتم از همین جهت اهل بیت (ع) فرموده‌اند یک ساعت فکر کردن بهتر از یک سال عبادت است: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» [1]. گفتم این تعقل و تفکر از آن جنبه روحانی ما سرچشمه می‌گیرد. ما مرکب از جسم و روح هستیم و روح از عالم ملکوت و جسم از عالم ناسوت است و آن جنبه روحی ماست که به ما تفکر و تعقل می‌دهد. گفتم آن جنبه ملکوتی گاهی مریض می‌شود. مثل جسم ما که گاهی مریض می‌شود. آن جنبه ملکوتی گاهی می‌میرد، نظیر جسم ما که می‌میرد. اگر مُرد، اگر مریض شد، این نمی‌تواند فکر کند و نمی‌تواند تعقل داشته باشد. به جای تفکرها و تعقل‌ها، تخیل‌ها و وسوسه‌ها کار می‌کند. حال چه چیز آن جنبه ملکوتی را مریض می‌کند یا نابود می‌کند و می‌کشد؟!

بحث دو - سه هفته گذشته درباره همین بود. یکی از چیزهایی که آن جنبه روحی را مریض می‌کند و می‌کشد، گناه است؛ که قرآن به آن قساوت می‌گوید. و این قساوت مراتبی دارد، گاهی آن روح را غبارآلود می‌کند. مثل آئینه که غباری روی آن بنشیند، خوب نمی‌تواند صورت را بنمایاند؛ روح ما نیز گاهی چنین است. اما در اثر گناه، گاهی قساوت به آنجا می‌رسد که جنبه روحی ما می‌میرد و قابلیت برای سعادت ندارد. گاهی هم مریض است و باید مواظب آن باشیم تا شفا پیدا کند. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...» [2]

در این باره فی الجمله صحبت کردم و از همه و مخصوصاً از جوان‌ها تقاضا کردم که گناه در زندگی شما نباشد. گناه ولو کوچک باشد، اما برای کشتن روح و برای مریض کردن جنبه ملکوتی خیلی بزرگ است. اگر گناهی آمد، فوراً جبران و تدارک کن، مثل اینکه اگر جسم شما مریض می‌شود، باید به دکتر بروید و دارو بخورید تا خوب شوید، آن جنبه ملکوتی نیز چنین است و در اثر گناه مریض می‌شود. باید او را به نزد دکتر برد. باید با توبه و انابه و تضرع و زاری و با عبادات مخصوصاً با نماز، او را شفا داد. لذا تقاضا دارم از همه و مخصوصاً جوان‌ها که گناه در زندگی شما نباشد. گفتم در بحث‌ها این قساوت به اندازه‌ای خطرناک است که قرآن می‌فرماید وای به کسی که قساوت دارد. وای به آن دلی که قساوت دارد: «... فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» [3]

دوم چیزی که هفته گذشته درباره‌اش صحبت کردم، صفات رذیله است. صفات رذیله از گناه برای روح خیلی بدتر است. صفت رذیله، حجابی برای روح ماست. صفت رذیله بدتر از حجاب، آن جنبه ملکوتی و انسانیت ما را مریض می‌کند و بالاخره صفت رذیله روح ما را می‌کشد و قرآن می‌فرماید پست‌تر از هر درنده‌ای آن کسی است که روح او مرده باشد: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» [4]

پست‌تر از هر جنبه‌ای، پست‌تر از هر میکروبی، کسی است که عقل دارد و تعقل ندارد و فکر دارد و تفکر ندارد؛ یعنی به واسطه صفات رذیله، روح او مرده است و پست‌تر از هر حیوانی است، آن کسی است که صفت رذیله‌ای بر دلش غلبه کرده باشد: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» [5]

هفته گذشته توجه دادم به اینکه باید بدانید ما صفات رذیله داریم و زیاد هم داریم. صفات رذیله یکی و دو تا نیست، بلکه زیاد است. علمای علم اخلاق بیش از چهل صفت رذیله برای نفس ما درست کرده‌اند و ریشه‌کن کردن این صفات رذیله خیلی حوصله و کار می‌خواهد. به قول بزرگان جان کندن شبانه‌روزی می‌خواهد تا بتواند صفات رذیله را رفع کند. مرد می‌خواهد تا بتواند بگوید من کسی هستم که تکبر و ریا و نفاق ندارم یا بگویم من ریاست طلب و پول پرست نیستم، درحالی که هرکدام از این صفات رذیله برای ما خطر دارد و خطر آن هم خیلی بزرگ است. لذا هفته گذشته قول دادم که امشب نیز در این باره صحبت کنم.

قرآن شریف یک ترسیمی از جامعه برداشته است و یک سرمشقی به ما داده است. ترسیم عالیست و مانند خود قرآن است. مردم را به دو قسم منقسم کرده است. می‌فرماید یک قسمت از مردم آن کسانی هستند که صفت رذیله ندارند. اینها در وقتی که حق را بشنوند و ببینند، نه تنها پذیرا می‌شوند، بلکه گریه شوق می‌کنند. به خودش و به دیگران می‌گوید چرا حق را نپذیریم، در حالی که حق برای من آمده و روشن شده است: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنْ

الْحَقَّ يَقُولُونَ رَبَّنَا فَانْقِطْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» [6]

وقتی قرآن برای او خوانده می‌شود، گریه شوق می‌کند. حق برای او روشن شده و خوشحال است. یعنی اگر صفت رذیله نباشد، دل پاک است و قابلیت پذیرایی دارد. تعقل و تفکر دارد. این دلی است که کم نور خدا در این دل جلوه می‌کند. این دل است که سعادت دنیا و سعادت آخرت دارد. این یک قسمت از مردم هستند.

قرآن می‌فرماید: قسمت دیگر افرادی هستند که حق پذیر نیستند و اگر حق را ببینند، زیر پا می‌گذارند. حتی می‌رسد به آنجا که می‌خواهد بمیرد، اما حق را قبول نکند یا حق را نبیند. قرآن می‌فرماید این افراد حالشان این است: «وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» [7]

در وقتی که حق را ببینند به اندازه‌ای ناراحت می‌شوند، در وقتی که ببینند حق روشن شده و جلوه‌گر شده و شایع شده، به اندازه‌ای ناراحت می‌شوند که می‌گویند: ای کاش مرده بودم و این صحنه را ندیده بودم. این ترسیم به ما می‌گوید که اگر پاک دل باشیم، اگر بتوانیم درخت رذالت را از دل بکنیم، همین مقدار بس است و بالاتر بتوانیم درخت فضیلت به جای آن غرس کنیم و بارور کنیم و از میوه آن هم خود و هم دیگران استفاده کنیم، آنگاه این خدائی است. کسی است که خدا از او راضی و او از خدا راضی است. کسی است که کم می‌رسد به آنجا که بهشت برای او کوچک است، حتی بهشت عدن و بهشت رضوان. کم کم می‌رسد به آنجا که نفس مطمئنه دارد و مقام و جای او عندالله است.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَ ادْخُلِي جَنَّاتٍ» [8]

اما اگر روی این تهذیب نفس کار نشود، ولو یک صفت رذیله بر دل حکم‌فرما باشد، آنگاه آن تعقل و تفکر برای ما نیست. یعنی آن بُعد معنوی ما به نام روح، به نام فطرت و به نام وجدان اخلاقی می‌میرد.

گفتم سه پیامبر در درون ماست، یکی فطرت، یکی عقل و یکی وجدان اخلاقی. اگر جدا از این سه پیامبر متابعت کردیم، معلوم است رستگاری دنیا و آخرت است و پیامبرگونه می‌شود. و اگر حرف این سه پیامبر را نشنوم و آن‌ها را ضعیف و غل و زنجیر و زندانی کردیم و العیاذبالله آن‌ها را کشتیم، معلوم است که جای او کجاست «إِنَّ الْمُتَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...» [9]

این ترسیم قرآن، ترسیم زیبایی است. ما باید بدانیم اگر صفت رذیله‌ای داشتیم، به طور ناخودآگاه مارا بدبخت می‌کند. اگر صفت رذیله‌ای بر دل ما حکم‌فرما باشد، به طور ناخودآگاه ما را می‌برد. آدم پول دوست و دنیا طلب، آدمی که دنیا او را کور و کر کرده باشد، می‌رسد به آنجا که حاضر است دو ثلث جهان را بکشد برای اینکه در ثلث سوم آن زندگی کند و ریاست کند. حاضر است یک قتل عام بکند برای اینکه آن غریزه پول‌پرستی را ارضا کند. چیزی که هست، اینکه ترسیم قرآن است که این زیر بار حق و حقیقت نمی‌رود و از حق بدش می‌آید. از پیامبرها ناراحت است و پیامبر گش و امام گش می‌شود و بالاخره می‌رسد به آنجا که امام را بکشد برای اینکه به ریاستش برسد. هرچه مانع ریاست او و صفت رذیله اوست، نابود کند. همین آیه‌ای که خواندم، می‌گویند شأن نزولش اینست که پیغمبر اکرم(ص)، امیرالمؤمنین(ع) را به خلافت منصوب کردند و همه ایمان آوردند و همه این بیعت را پذیرفتند و پیغمبر دو سه روز در آن هوای گرم و بیابان بی آب و علف، مردم را معطل کردند و همه بیعت کردند: «بِخ بَخ لَك يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا الْحَسَنِ اصْبَحْتَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ». شاید توطئه بود؛ منافقین کسی را روی کار کردند و در مقابل پیغمبر اکرم آمد و گفت این کاری که کردی از خودت بود یا از خدا بود؟ اگر از خودت بود، قبول ندارم و اگر از خدا بود، نمی‌توانم ببینم. از خدا بخواه آتشی بیاید و مرا نابود کند. از خدا بخواه سنگی بیاید و مرا نابود کند. تاریخ نویسان و خیلی مفسرین می‌نویسند پیغمبر اکرم فرمودند: این از طرف خدا بود. مگر نشنیدی که گفتم جبرئیل است و امر کرده که امیرالمؤمنین را منصوب به خلافت کنم. بعد هم جبرئیل است و از طرف خدا امر کرده است که از همه بیعت بگیرم. در میان ما نمی‌شود عذاب نازل شود. تو از ما خارج شو، آنگاه عذابی که می‌خواهی می‌آید. می‌گویند با قهر از میان جمعیت رفت و عذاب خدا هم آمد و او را نابود کرد و اول سورة «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» [10] نیز خبرش را به پیغمبر و به مسلمان‌ها دادند. بعد این آیه نازل شد: «وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» [11]

بعضی از مردم چنین هستند. یعنی کسی که عناد و لجاج بر دلش حکم‌فرما باشد، آن کسی که تکبر و خودخواهی بر دل او حکم‌فرما باشد. به جای اینکه حق را بپذیرد، می‌گوید خدایا سنگی یا آتشی بیاید و مرا نابود کند. چرا نمی‌گوید خدایا اگر این حق است، به من توفیق بده تا من پذیرا باشم. تعقل و تفکر این را می‌گوید. اگر انسان عقل داشت و روح داشت و آن جنبه ملکوتی بود، به جای اینکه بگوید «وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»، اینطور می‌گفت که «اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فوفقنا» یعنی توفیق بده تا قبول کنیم. عقل این را می‌گوید، اما وقتی تعقل نباشد و عناد و لجاج باشد، به قول قرآن: «... وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» [12] یعنی دانسته گمراهی است، دانسته «حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» [13] است.

این ترسیم قرآن به ما می‌گوید که ما باید لااقل شبانه‌روز دو سه ساعت قانون مراقبه داشته باشیم. مواظب باشیم و کنجاوی کنیم و ببینیم که آیا تکبر داریم یا نه؟ آیا عناد و لجاج بر ما حکم‌فرما هست یا نه؟ آیا دنیاطلبی و پول‌پرستی داریم یا نه؟! اگر داریم بدانیم که از سرطان خیلی بدتر است. سرطان جسم را می‌کشد و این روح را می‌کشد. اگر جسم مُرد، او را دفن می‌کنند و اما اگر روح مُرد، یک جُرثومه خطرناکی برای خودش و برای جامعه و برای همه می‌شود. هرچه قدرتش بیش‌تر، ضررش برای اجتماع بیش‌تر می‌شود و یک غده سرطانی برای جامعه بشریت می‌شود، یا صهیونیسم فعلی می‌شود و یک غده سرطانی برای جامعه بشریت می‌شود. این ترسیم قرآن به ما می‌گوید ما باید لااقل دو - سه ساعت به فکر خود باشیم. اینکه آیا مریض روحی هستیم یا نه؟ آیا صفت رذیله داریم یا نه؟ بعد هم به خود بگوید: حتماً دارم، مگر می‌شود کسی صفت رذیله نداشته باشد؟ گفتم اگر بخواهد صفت رذیله نداشته باشد، باید خیلی کار کند، باید خیلی خون جگر بخورد تا بتواند صفات رذیله را لااقل آتش زیر خاکستر کند و ریشه کن کردن آن مشکل است. کسی ریشه تکبر و حسادت را کنده باشد، ممکن نیست و خیلی مشکل است. مگر اینکه کسی جدا کار کند. جدا متقی باشد و از خدا بخواهد. اینکه من عرض می‌کنم از خودم نمی‌گویم، بلکه قرآن می‌فرماید که نمی‌شود: «... وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» [14]

اگر معلمت خدا شد، می‌توانی خودسازی کنی. اگر فضل و رحمت خدا بر تو حکم‌فرما شد، آنگاه می‌توانی خودسازی کنی و الا اگر رحمت و فضل خدا

نباشد و به عبارت دیگر اگر تقوای حسابی تو نباشد، نمی‌توانی خودسازی کنی و خود به خود نمی‌شود. وقتی می‌شود که معلم اخلاق ما خدا باشد. لذا تضرع‌ها می‌خواهد و نماز شب‌ها می‌خواهد و در نماز شب‌ها، گریه‌ها می‌خواهد برای اینکه خدا معلم اخلاق ما باشد. تا اینکه خدا رحمت و رأفت کند، البته با همت ما. توفیق تنها نمی‌شود، توفیق و همت می‌خواهد. توفیق از خدا و همت از ما.

علمای علم اخلاق در این باره صحبت کرده‌اند که آیا توفیق مقدم بر همت است یا همت مقدم بر توفیق است. هرکسی چیزی گفته، ولی باید بگوییم هر دو توأم یکدیگرند. توفیق از خدا و همت از ما تا اینکه به مرور زمان بتوانیم صفات رذیله را از دل بکنیم و لااقل آن‌ها را آتش زیر خاکستر کنیم. برای اینکه اگر آتش فروزان شد، می‌سوزاند و هم خود می‌سوزد و هم دیگران و هم خود می‌سوزد و هم اجتماع. می‌رسد به آنجا که همه حرف‌هایش زنده است و ضرر دارد. غیبت و تهمت و شایعه دارد و همه این‌ها از صفات رذیله و از خودخواهی‌ها سرچشمه می‌گیرد. خود متوجه نیست که این گناهان بزرگ از کجا سرچشمه می‌گیرد، اما اگر جداً قانون مراقبه داشته باشد و فکر کند و بنشیند و بررسی کند که آیا حسادت دارم یا نه؟ آیا این جمله‌ای که گفتم از کجا سرچشمه گرفت؟ این غیبتی که کردم از حسادت بود یا از تکبر بود؟ این غیبتی که کردم از پول‌پرستی بود یا از هوی و هوس بود؟ معنای قانون مراقبه همین است. انسان باید در شبانه‌روز، لااقل یک ساعت فکر کند. مرحوم شهید(ره) در دروس می‌فرماید: هفت - هشت مرتبه این قانون مراقبه را داشته باشیم.

علمای علم اخلاق خیلی مفصل درباره قانون مراقبه صحبت کرده‌اند. حال مختصرش همین است که انسان لااقل دو سه مرتبه، ولو 5 یا 10 دقیقه فکر کند که صفت رذیله دارد یا نه؟ این حرف‌هایی که می‌زند و این کارهایی که می‌کند، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ برای اینکه قرآن می‌فرماید: «كُلُّ يَعمَلُ عَلى شاكِلَتِه...» [15] از کوزه همان برون تراود که در اوست.

بداند گفتار و کردار و رفتار از دل سرچشمه می‌گیرد: «كُلُّ يَعمَلُ عَلى شاكِلَتِه...». لذا این جمله که می‌گوید از کجا سرچشمه گرفته است، لااقل پنج یا ده دقیقه قبل از اینکه کاری را انجام دهد، فکر کند. چند روز قبل گفتم علمای علم اخلاق می‌گویند: فرق بین احمق و عاقل اینست که احمق اول کار می‌کند و بعد در چاه می‌افتد و فکر می‌کند و پشیمان می‌شود و اما عاقل، اول فکر می‌کند و بعد کار را انجام می‌دهد. ما در گفتار و کردار و رفتارمان باید قانون مراقبه داشته باشیم. باید فکر کنیم که این جمله‌ای که گفتیم از کجا سرچشمه گرفته است؟ اگر از صفات رذیله سرچشمه گرفته، بدانیم گفتار ماست که صفات رذیله را قوی می‌کند. غذای صفات رذیله، گفتار و کردار و افکار و تخیل‌ها و توهم‌های ماست. همه این‌ها غذای صفات رذیله است. جسم ما غذا می‌خواهد، روح ما غذا می‌خواهد. جسم ما اگر غذای ناباب بخورد، مریض می‌شود و روح ما نیز اگر غذای ناباب بخورد، مریض می‌شود. غذای ناباب روح، گناه است. همچنین غیبت و شایعه پراکنی و تهمت و زخم زبان و توهین و امثال این‌هاست. چنانچه جسم ما اگر غذای ناباب بخورد، مریض می‌شود؛ روح ما نیز چنین است. روی این موضوع کمی فکر کنید. موقع خواب یک بررسی حسابی از خودمان بکنیم.

حضرت موسی بن جعفر(ع) می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ» [16]

شیعه نیست کسی که حسابرسی همه روزه از خود نداشته باشد. یعنی موقع خواب 5 یا 10 دقیقه فکر کنیم که امروز چه شد؟ آیا گفتار و کردار و رفتار ما غذای روح ما بود یا غذای ناباب برای روح ما و غذای خوب برای صفات رذیله بود؟ این حرف‌ها و گفتارها و کردارها، گاهی غذا برای صفات رذیله و گاهی غذا برای روح ماست. اگر خوب باشد و خیرخواهی باشد و رابطه با خدا و رابطه خوب با مردم باشد، برای روح است و اگر گناه باشد و قطع رابطه با خدا باشد و اگر بدجنسی و قطع رابطه با مردم و مردم آزاری باشد، این غذا برای صفات رذیله ماست و صفت رذیله اگر قوی شود، خیلی خطرناک است.

گفتم خطرش اینست که می‌رسد به آنجا که یک درنده به تمام معناست. قرآن می‌فرماید: سَگ‌ها را است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَكُهُ يَلْهَثُ...» [17] سَگ‌ها را این‌گونه است که اگر ما واگذاریم، حمله می‌کند و اگر ما با او کار داشته باشیم، باز حمله می‌کند. «إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَكُهُ يَلْهَثُ». بعد قرآن می‌فرماید: این سَگ‌ها را کسی است که صفت رذیله‌اش بر دلش حکم‌فرما باشد. آنگاه مانند بلغم باعور می‌شود. قرآن می‌فرماید: بلغم باعور از نظر علمی به مقامی هم رسیده بوده و علم بلایا و منایا داشته است. قرآن می‌فرماید: ما یک علم لدنی به او داده بودیم، اما صفت رذیله او کار را رساند به آنجا که رفت تا برای حضرت موسی نفرین کند که حضرت موسی را بکشند. قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ...» [18] اگر لیاقت داشت، دستش را می‌گرفتیم، اما می‌خکوب در زمین شد. صفت رذیله او را می‌خکوب در زمین کرد. کارش را رساند به آنجا که تاریخ می‌گوید: به او گفتند خراب شدی و جهنمی شدی! سه حاجت به خاطر این کارهای خوبت داری، این سه حاجت را از خدا بخواه. اگر جداً یک آدم متنبّه و متعقل و فکوری بود، می‌گفت: خدایا غلط کردم، خدایا مرا بیمار، خدایا توفیق بده تا حضرت موسی از من راضی شود. اما به جای این‌ها می‌گویند که خانمش به او گفت: یکی از دعاهایت این باشد که من زیبا و جوان باشم تا برای تو مفید باشم. آنگاه یک دعا کرد و زنش زیبا و جوان شد. بعد دید که نمی‌تواند بلغم باعور او را ارضاء کند، آنگاه فاسد شد. باز نفرین کرد و دعای دومش این بود که نفرین کرد و او یک سگی شد. بچه‌ها اطراف بلغم باعور را گرفتند که مادرمان را سَگ‌کردی و باید مادرمان به حال اولی برگردد و دعای سوم این بود که خدایا این را به حال اولش برگردان. آنگاه سه حاجت همین شد. به حالت اول برگشت و جهنم برای او به حال اول باقی ماند.

نمی‌دانم تاریخ درست باشد یا نه، اما مشهور همین است. بالاخره آنچه قرآن می‌فرماید اینست که: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَكُهُ يَلْهَثُ...» [19] اگر صفت رذیله‌ای بر دل کسی حکم‌فرما باشد، مانند سَگ‌ها را برای اجتماع می‌شود. اگر به او حمله کنند، حمله می‌کند و اگر به او حمله نکنند، او حمله می‌کند و می‌گردد هم بزرگ را که به او حمله می‌کند و هم بچه بی‌گناهی را که با او کاری ندارد.

همین که قرآن می‌فرماید: پست‌تر از هر سرطان و میکروب، کسی است که صفت رذیله‌ای بر دلش حکم‌فرما باشد. خطرناک است اما متأسفانه ما به فکرش نیستیم. در همین جلسه مقدس کم پیدا می‌شود کسی قانون مراقبه راجع به صفات رذیله

داشته باشد. با خودش حرف بزند که من متکبر هستم یا نه و اگر هستم، خطرناک است و باید این تکبر را رفع کنم. من بی‌عفت هستم یا نه، من بی‌غیرت هستم یا نه؟ اگر بی‌غیرت باشم، خطرناک است و اگر بی‌عفت باشم، خطرناک است و باید این بی‌عفتی را مبذل به عفت و این بی‌غیرتی را مبذل به غیرت کنم. این وظیفه است. همین است که در روایات، یک ساعت فکر کردن به این صورت، از عبادت یک سال یا در چهل حدیث حضرت امام می‌فرماید از عبادت هفتاد سال بهتر است: «تفکر الساعة خیر من عبادة سبعین سنة».[20]

شاید بیش از این‌ها هم باید بگوییم. برای اینکه ممکن است یک ساعت فکر کردن، ما را از این صفت رذیله نجات دهد. بحث بعدی ما راجع به غفلت است که آن هم خیلی خطرناک است. اینکه انسان از آن بُعد ملکوتی غفلت داشته باشد. تقاضا دارم از همه شما و مخصوصاً جوان‌ها که خودسازی کنید. قرآن می‌فرماید از اوجب واجبات است، روایات می‌فرماید: از اوجب واجبات است و علمای علم اخلاق نیز می‌گویند: از اوجب واجبات است و همه باید بدانیم که در داریم. این درد بدتر از سرطان را باید مداوا کنیم. باید مواظبت کنیم، اگر مداوا و مواظبت نکنیم، باید بدانیم که صفت رذیله خطرناک است، هم برای دنیای ما هم برای آخرت ما و نمی‌گذارد یک زندگی نشاط آوری در دنیا و یک زندگی خوبی در آخرت داشته باشیم.

-
- [1]. تفسیر العیاشی، ج 2، ص 208.
- [2]. البقرة، 10.
- [3]. الزمر، 22.
- [4]. الأنفال، 22.
- [5]. الأعراف، 179.
- [6]. المائدة، 83.
- [7]. الأنفال، 32.
- [8]. الفجر، 27 - 30.
- [9]. النساء، 145.
- [10]. المعارج، 1.
- [11]. الأنفال، 32.
- [12]. الجاثية، 23.
- [13]. الحج، 11.
- [14]. النور، 21.
- [15]. الإسراء، 84.
- [16]. الکافی، ج 2، ص 453.
- [17]. الأعراف، 176.
- [18]. الأعراف، 176.
- [19]. الأعراف، 176.
- [20]. چهل حدیث، ص 191.